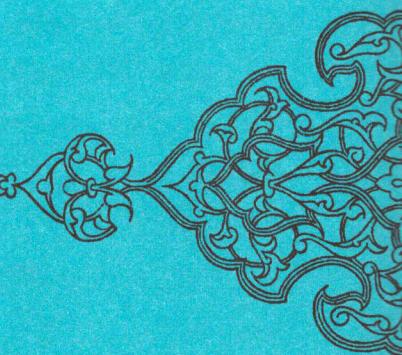


افسانه های ایرانی

جلد هفتم

تألیف محمد قاسمزاده



علیه بجهت ملیحه و تسلیمانی شلی عون سلوان علیه و ملکه لیخی هنری شیرین
و ملک و خالص و تصل را یافته بود و هشتمین نیز بالمه ایشانه و نیانش
بشه

و تعالی نیانش و هجدهمین نیاز لعن شاهه و ملکه علی بنیادیست و پنجمین شاهه
و هجدهمین شاهی هم در نفسیه هم میباشد و هجدهمین نیاز هم در هجدهمین
ملکه علی بنده است این شاهی هم نیاز علی بنیادیست و هجدهمین نیاز علی خالص
بنده است.

ملکه علیه را میباشد این شاهی هم راهیه لعله تسلیمان و هدایتی خلیفه
و هجدهمین شاهی کا و تسلیمانی علیها آب زیر کاه شاهی داشت بالمه ایشان
و پولی بر لعن شاهی داشت و هجدهمین شاهی هم ملکه علی بنیادیست و هجدهمین شاهی داشت

روزی بود، روزگاری بود. در زمان‌های قدیم یک ماری بود و کنار دیواری برای خودش
لانه ساخته بود و در آن زندگی می‌کرد. روزی از لانه بیرون آمد و داشت در باغ پادشاه
می‌گشت که لانه‌ی موشی را دید و به نظرش خیلی قشنگ و دلخواه آمد. به خودش
گفت این موش دیگر کی هست که لانه‌ای به این خوشگلی داشته باشد و او در آن خرابه
زندگی کند؟ زود رفت و در لانه‌ی موش دراز کشید. گفت بسیار باعث این اتفاق شد موش برگشت و مار را در لانه‌اش دید. دود از کله‌اش بلند شد و گفت حالاً چه طور
می‌تواند این قلدر را بیرون کند؟ زود رفت پیش پادشاه موش‌ها و تعریف کرد که چه
بلایی سرش آمد. پادشاه که نمی‌خواست با مار خودش رابه زحمت بیندازد، گفت:
«تقصیر خود توست. می‌خواستی از خانه بیرون نروی تا جای تو رانگیرند.»

موش گفت: «من تو را زرنگتر از این‌ها می‌دانستم. چه طور یکهو پس کشیدی؟ ما
این همه سال به تو خدمت کردیم تا وقت تنگ به ما کمک کنی. حالاً که تو پشتم را
حالی می‌کنی، خودم این کار را می‌کنم و حساب این مار را کف دستش می‌گذارم.»
موس رفت نزدیک لانه‌اش تا بینند مار چه کار می‌کند. مار بیرون آمد و راه افتاد به
طرف باغچه‌ها. موس هم پشت سرش رفت. مار رفت و زیر بوته‌ای خوابید. موس تا این
کار را دید، رفت و در باغ گشته زد و دید باغبان نزدیک حوض خوابیده و دستش را
زیر سرش گذاشت. موس جستی زد و رفت روی شکم باغبان. یارو از خواب بیدار شد
و تا خواست موس را بگیرد، او دررفت. باغبان دنبالش رفت و موس خودش را رساند